

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال پانزدهم، شماره ۵۴، بهار ۱۴۰۰
صفحه ۲۱ تا ۴۲

جایگاه نخبه‌گرایی در توسعه سیاسی با نگاهی به دو گفتمان سازندگی و اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران

سوسن طلوعی / گروه علوم سیاسی - جامعه‌شناسی سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Ir12340000@yahoo.com

حسین تفاضلی / گروه علوم سیاسی - جامعه‌شناسی سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) Tafazzoli_hossein@yahoo.de

چکیده

مقاله حاضر به مطالعه و بررسی دو مقوله توسعه‌ی سیاسی و نخبه‌گرایی و روابط متقابل بین این دو از خلال تحلیل دو گفتمان رسمی در ایران پس از انقلاب، یعنی گفتمان دولت‌های پنجم و ششم (گفتمان سازندگی) و گفتمان دولت‌های هفتم و هشتم (گفتمان اصلاحات) می‌پردازد. سؤال اصلی این است: جایگاه توسعه در دو گفتمان مزبور چه بوده است و در این راستا، این دو گفتمان چه رویکردی به نخبه‌گرایی به مثابه یکی از مهم‌ترین مولفه‌های توسعه داشته‌اند؟ فرضیه‌ای که بر این مبنا مطرح می‌شود: شاخصه‌ی تاثیرگذار در گفتمان سازندگی، توسعه‌ی اقتصادی بوده و نتیجتاً به استفاده از نخبگان اقتصادی و تکنوکرات محدود شده است؛ در حالی که همین متغیر در گفتمان اصلاحات، دچار تحول عمده‌ای می‌شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که طی گفتمان اصلاحات، توسعه‌ی سیاسی جای توسعه‌ی اقتصادی در گفتمان اول را گرفته و در زمینه‌ی نخبه‌گرایی نیز، اولویت به نخبگان سیاسی و فرهنگی داده می‌شود. روش تحقیق در مقاله‌ی حاضر، گردآوری مستندات تاریخی و اسناد موجود به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و بعد از آن، تحلیل داده‌هاست.

کلیدواژه: توسعه‌سیاسی، نخبه‌گرایی، گفتمان، دولت سازندگی، دولت اصلاحات

تاریخ تأیید ۱۳۹۹/۹/۰۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۵/۰۴

مقدمه

دو مفهوم «نخبگان» و «نخبه‌گرایی» همواره جایگاه ویژه‌ای را در مباحث مطرح در علوم سیاسی و اجتماعی از آن خود کرده‌اند؛ خاصه وقتی که فراتر از نظریه‌پردازی و مفهوم‌پردازی، به نقش‌آفرینی آنها در روند توسعه‌ی سیاسی و در وضعیت موسوم به توسعه‌یافتگی، توجه مبذول می‌شود. از این رو این دو مفهوم بارها از زوایای مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته‌اند. می‌توان به اجمال گفت که نخبه، صاحب خصوصیات متمایزی است که به وی موقعیت ممتازی در گروه‌ها و اقشار اجتماعی می‌بخشند و او را سرآمد بقیه نشان می‌دهند. طبعاً در این میان، باید بر نخبگان سیاسی تأکید ویژه داشت، چرا که آنها در جریان‌ات سیاسی در کشورهای مختلف و در ادوار گوناگون تاریخ بشری از اهمیت خاصی برخوردار بوده و مستقیم یا غیرمستقیم، با توجه به نوع کنشگری و فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند، بر امور سیاسی و اجتماعی تأثیر می‌گذارند. به همین دلیل است که بعضی از صاحب‌نظران، از دو خصیصه‌ی انکارناپذیر نخبگان سیاسی حرف می‌زنند که عبارتند از قدرت تصمیم‌گیری و توان الگوسازی (روشه، ۱۳۹۲: ۱۲۵-۱۲۸).

هر دو خصیصه‌ی مزبور، در فرآیند توسعه‌ی سیاسی که از مهم‌ترین اصول مطرح در سیاست‌نظری و عملی است، تبلور پیدا می‌کنند و از پتانسیل و ظرفیت نقش‌آفرینی نخبگان در آنچه که گفتمان سیاسی نامیده می‌شود پرده بر می‌دارند. گفتمان، چنانچه در همین مقاله به آن خواهیم پرداخت، القای نظام خاصی است از تفکرات که با بهره‌گیری از طیفی از مفاهیم و کلمات انتخابی، عملی می‌شود و تثبیت می‌یابد (Dant, 1991). از نقطه نظر مذکور، نخبگان سیاسی یا از دل گفتمان‌های مسلط و رسمی بیرون آمده و به تقویت آنها مشغول می‌شوند یا به گفتمان‌های رقیب پیوسته و یا بعضاً خود به تکوین گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌های جدید یاری می‌رسانند و بدین طریق، میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری خود را در فرآیند توسعه‌ی سیاسی و مقوله‌ی توسعه‌یافتگی به مثابه یک آرمان سیاسی که مصادیق آن از کشوری به کشور دیگر و از دولتی به دولت دیگر متفاوت است، به منصفی ظهور می‌رسانند (Wootton, 1970).

نوشته‌ی حاضر قصد دارد به بررسی دو گفتمان رسمی و دولتی بااهمیت و تأثیرگذار در ایران پس از انقلاب با تأکید بر مولفه‌های نخبه‌گرایی و توسعه‌ی سیاسی بپردازد. این گفتمان‌ها عبارتند از گفتمان دولت‌های پنجم و ششم (۱۳۶۸-۱۳۷۶) به ریاست علی اکبر

هاشمی رفسنجانی و گفتمان دولت‌های هفتم و هشتم (۱۳۸۴-۱۳۷۶) به ریاست سید محمد خاتمی. به گفتمان اول سازندگی و گفتمان دوم اصلاحات یا اصلاح‌طلبی گفته می‌شود. در واقع، در مقاله حاضر تلاش می‌کنیم تا با بررسی روابط متقابل و بعضاً پیچیده هر دو گفتمان که از نظر تاریخی در امتداد بوده و یکی پس از دیگری در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران ظاهر شده‌اند، توسعه و توسعه‌یافتگی سیاسی و نقش موثر یا حاشیه‌ای گروه‌های برگزیده از نخبگان و سرآمدان در آنها را مورد مطالعه قرار دهیم. این امر از یک طرف به شناخت ما از دینامسیم نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران در سطح رسمی و دولتی کمک خواهد کرد و از طرف دیگر، ناسازگاری‌ها و محدودیت‌هایی که باعث پیچیدگی مقولات توسعه و نخبه‌گرایی سیاسی در ایران است را به ما گوشزد خواهد کرد. در مقاله‌ی حاضر، در وهله‌ی نخست کوشش می‌شود تا به کمک روش توصیفی و تاریخی و سپس به کمک منابع کتابخانه‌ای، مفاهیم «نخبگی»، «نخبه‌گرایی»، «توسعه‌ی سیاسی» و «گفتمان» مورد بررسی قرار گیرند. سپس با استفاده از روش تحلیل عقلانی، به تبیین گفتمان‌های رسمی و دولتی سازندگی و اصلاح‌طلب در دوران تاریخی نامبرده پرداخته شده و نیز تلاش می‌شود تا از یک طرف، رویکرد توسعه‌محورانه‌ی این گفتمان‌ها را با تکیه بر مفهوم نخبه‌گرایی توضیح داد و از طرف دیگر، نشان داد که توسعه‌ی مورد نظر لزوماً همیشه سیاسی نبوده است.

پیشینه‌ی تحقیق

در ارتباط با توسعه سیاسی و نخبه‌گرایی در سالهای اخیر پژوهش‌های قابل توجهی صورت پذیرفته است که همگی سعی کرده‌اند تا با بررسی عملکرد دولت‌های متفاوت در بستر تاریخ، چگونگی تبیین این مقولات را در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران معاصر توضیح دهند. به طور مثال فرقانی (۱۳۸۲) در پژوهشی مفصل به بررسی تحول گفتمان توسعه‌ی سیاسی در ایران از مشروطه تا خاتمی پرداخته است. در این بررسی، شاخصه‌های توسعه‌ی سیاسی طی هشت دوره‌ی تاریخی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند تا بلکه از این طریق، تصویری کلی از جایگاه گفتمان توسعه‌ی سیاسی در یک قرن اخیر در ایران ارائه شود. قادری و عالی‌زاد (۱۳۹۲) با مشخص کردن یک دوره مشخص بعد از انقلاب بر سیاست‌های دولتی ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴ متمرکز شده و نسبت بین سیاست و سیاست دولتی را با توسعه‌ی سیاسی به عنوان یک معیار عمده مورد مطالعه قرار داده‌اند. تحلیل آنها

در نهایت بر این موضع استوار است که تحکیم یا تضعیف توسعه‌ی سیاسی رابطه‌ی مستقیمی با پیوند بین دولت و جامعه‌ی مدنی دارد.

اما در پژوهش متقی و پیری (۱۳۹۴) و احمد طباطبایی (۱۳۹۶) در یک رابطه معکوس، رفتار و عملکرد نخبگان مورد بررسی قرار گرفته است: در اولی به مطالعه‌ی الگوی رفتار نخبگان در دولت سید محمد خاتمی پرداخته شده است و به زعم دو مولف، توسعه‌ی سیاسی در ایران مقوله‌ای است که بنا به اقتضای خود، از ضرورت‌های اجتماعی جدید تبعیت می‌کند و در این باره، نقش نخبگان که محرک توسعه‌ی مزبور هستند امری انکارناپذیر است. در مقاله دوم نیز طباطبایی تلاش کرده است تا با بررسی تاثیر عملکرد نخبگان سیاسی بر فرآیند پیشرفت سیاسی جمهوری اسلامی ایران پردازد. به اعتقاد مولف، در ایران مسئولیت تحول ساختاری بر عهده‌ی نخبگان سیاسی حاکم بوده است و این امر، فرصت‌ها و محدودیت‌های خود را به بار آورده است.

در این میان، جمشیدی (۱۳۹۴) با اتخاذ رویکردی آسیب‌شناسانه، به بررسی سیاست‌ها و عملکردهای دولت سازندگی در سه حوزه‌ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد پرداخته است و ویژگی‌های عمده‌ی این دولت را مورد مطالعه قرار دهد. ذکر این نکته مهم است که نخبگان در تحلیل مولف مذکور، جایگاه ویژه‌ای دارند.

باید اشاره داشت که پژوهش‌های فوق‌الذکر اگر چه حول و حوش دو مقوله‌ی توسعه‌ی سیاسی و نخبه‌گرایی به خصوص در عملکرد دولت‌های جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته‌اند، اما دو مقوله‌ی مذکور را لزوماً در هم مدغم نکرده‌اند، همچنان که آنها را از طریق مطالعات گفتمان و با استفاده از رویکرد گفتمانی انجام نداده‌اند. در نتیجه نوآوری تحقیق حاضر در این است که بازخوانی و بررسی مجدد این دو مقوله از منظر گفتمانی و همچنین با رهیافتی انتقادی انجام شده است. همچنین باید اضافه نمود که ما بر پیوند جدانشدنی بین نخبه‌گرایی و توسعه‌ی سیاسی در رویکرد خود تاکید کرده‌ایم.

مبانی نظری

در طرح مبانی نظری می‌بایست به تبیین سه مقوله مهم پرداخت: اول، ارائه تعاریف از نخبگان و نخبه‌گرایی؛ دوم، نخبه‌گرایی به عنوان یکی از مهم‌ترین مولفه‌های توسعه‌ی سیاسی؛ سوم، مفهوم و معنای گفتمان. در واقع، باید گفت که ضرورت درک هر چه بیشتر این مقولات می‌تواند به ما کمک کند تا موضوع تحقیق حاضر و ضرورت آن را در یک قالب منسجم تئوریک و مستدل، ارائه دهیم.

۱. نخبگان و نخبه‌گرایی

اصولاً در بحث از نخبه‌گرایی، ما با مقوله‌ی کلی‌تر و جامع‌تر نیروهای اجتماعی مواجه هستیم که جایگاه مهمی در مطالعات جامعه‌شناختی و سیاسی دارند، طوری که عده‌ای معتقدند اساساً جامعه‌شناس وظیفه‌ای جز کشف، وصف، تقسیم‌بندی و تبیین این نیروها - به همراه شناخت و تحلیل دینامیسم و نیز روابط مختلفی که با حیات سیاسی برقرار می‌کنند - ندارد. در واقع، از دل رابطه‌ی بین نیروهای سیاسی و حیات سیاسی در جوامع بشری است که فرآیندهای سیاسی شکل می‌گیرند و ظهور می‌یابند (Tawney, 1931: 222).

اندیشمندان و مفسران نظریه‌های علوم سیاسی و اجتماعی اغلب بر این باورند که نخبگان، شامل اقلیت کوچکی می‌شوند که از قدرت نفوذ و تاثیرگذاری بر اکثریت مردمان در جوامع مختلف بشری برخوردارند (Leicht and Jenkins, 2009: 161). از یک منظر کلی، نخبگان به چهار گروه عمده تقسیم می‌شوند: نخبگان سیاسی (یا به عبارت دقیق‌تر، نخبگان قدرت سیاسی)؛ نخبگان اقتصادی؛ نخبگان نظامی و در نهایت، نخبگان فکری (بشیریه، ۱۳۷۶: ۶۹). در حوزه‌ی سیاست، نخبگان سیاسی کسانی هستند که به انحاء و درجات مختلف تاثیرگذار و ذینفوذ می‌باشند.

یکی از مهم‌ترین متفکرانی که مفصلاً در ارتباط با مفهوم نخبگان نظریه‌پردازی کرده است، ویلفردو پارتو^۱، جامعه‌شناس و اقتصاددان معروف ایتالیایی می‌باشد. بنا به باور پارتو، در یک گروه اجتماعی، نخبگان به کسانی اطلاق می‌شوند که از بیشترین شایستگی و لیاقت برخوردارند و در نتیجه نسبت به بقیه، برتری و توفیق دارند. پارتو معتقد است برای این شایستگی و لیاقت، معیارهایی مانند هوش، مالکیت، ثروت، تجربه، تخصص و برخورداری از سطح آموزشی بالا و پیشرفته ملاک قرار می‌گیرند. بنابراین، نخبگان، برگزیدگانی هستند که در مسابقه‌ی زندگی، نمره‌های خوبی را از آن خود کرده‌اند (آرون، ۱۳۷۰: ۴۹۳-۴۹۴). در واقع، در هر جامعه‌ای که طبیعتاً از طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون تشکیل شده است، به جز توده‌ها که بدنه‌ی اصلی و اکثریت طبقات و اقشار مزبور را می‌سازند و در لایه‌ی پائین جامعه قرار دارند، نخبگان که در لایه‌ی بالا یا در راس هرم واقع شده‌اند به نخبگان حکومتی و غیرحکومتی تقسیم می‌شوند. در این میان، نقش‌آفرینی نخبگان حکومتی در سیاست و انجام وظایف و تصرف مناصب در امور حکومتی، امری مستقیم است؛ در حالی که نخبگان

^۱ Vilfredo Pareto

غیرحکومتی، در تصمیمات سیاسی مستقیماً نفوذ ندارند، بلکه در دیگر حوزه‌های غیر سیاسی و غیر حکومتی از تاثیرگذاری برخوردارند (کوزر، ۱۳۹۳: ۵۲۳-۵۲۴).

پارتو، در ادامه‌ی بحث خود، نظریه‌ی مهم دیگری را پیش می‌کشد و آن، گردش نخبگان^۱ است. بر طبق این نظریه، نخبگان که همیشه در طول تاریخ و در همه‌ی جوامع، اداره و نظارت بر زندگی مردمان عادی یا همان توده‌ها را بر عهده دارند، در یک روند ظهور و جانشینی مداوم به سر می‌برند که از یک طرف، حاصل نابرابری بین انسانهاست و از طرف دیگر، خصلتی چرخشی دارد (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۶). در این زمینه، ذکر دو نکته ضروری است. اول این که افرادی که از یک گروه اجتماعی به یک گروه اجتماعی دیگر ملحق می‌شوند، مجموعه‌ای از تمایلات و مدل‌های رفتاری مشخص که محصول زندگی و کنش آنها در گروه اول است را با خود به گروه دوم منتقل می‌کنند. جابجایی گروه‌های مزبور در شرایط و اوضاع ویژه‌ی تاریخی که طی آن دو گروه نخبگان در راس امور جامعه وجود دارد، گردش نخبگان نامیده می‌شود (Pareto, 1966: 248). نکته‌ی دوم این که به زعم پارتو، فقط در جوامع باز که برخوردار از تحرکات کامل اجتماعی می‌باشند، «مقام نخبه با توانایی برتر کاملاً ملازم است. تنها در این شرایط است که قشر نخبگان حکومتی، از افرادی ترکیب می‌شود که از همه بیشتر برای حکومت شایستگی دارند» (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۷). در مقام نتیجه‌گیری، می‌توان چنین اضافه کرد که نظریه‌ی گردش نخبگان پارتو، «به نیکی تعارض دائمی میان بازی استعداد فردی و گرایش در جهت ایجاد طبقات و کاست‌های موروثی را نشان می‌دهد» (دوورژه، ۱۳۵۸: ۱۴۲).

تعریف بعدی از نخبگان، متعلق به گائتانو موسکا^۲ می‌باشد. به زعم وی، نخبگان گروهی برگزیده‌اند که از اقلیتی که قدرت را در یک جامعه به دست گرفته‌اند تشکیل می‌شوند. وجه ممیزه‌ی کار موسکا، قیاس گروه نخبگان با طبقات اجتماعی است. در واقع نخبگان، برخلاف توده‌ها که بی‌شکل و نامتعین و فاقد سازماندهی کافی و مطلوب هستند، از نقطه قوت سازماندهی و نظم برخوردارند که باعث می‌شود به علت پیوند با مجموعه‌ای از روابط خویشاوندی، منفعت طلبانه و غیره، به قدرت و سلطه‌ی سیاسی برسند و پس از تثبیت خود،

^۱ Circulation of elite

^۲ Gaetano Musca

آن را حفظ نمایند (Putman, 1976). گئی روشه^۱ روابط مد نظر بین اقلیت نخبگان در تفکر موسکا را بدین شکل تشریح می‌کند:

«این روابط باعث به وجود آمدن وحدت فکری و همبستگی گروه‌هایی می‌گردد که مشخصات و خصوصیات یک طبقه را دارند. از طرف دیگر اقلیت نخبه به دلیل قدرت اقتصادی و با توجه به وحدتی که دارند، برخوردار از قدرت سیاسی گشته و تاثیر فرهنگی خود را بر اکثریت سازمان‌نیافته استوار می‌سازند. این همان چیزی است که نقش تاریخی نخبگان را توجیه می‌نماید» (روشه، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

در نهایت باید به سراغ تیپولوژی^۲ یا سنخ‌شناسی نخبگان رفت تا دریافت چگونه تنوع و گوناگونی، از نخبگان گروهی اجتماعی با بینش و عملکرد تاثیر گذار و صاحب نفوذ در جوامع بشری می‌سازد. به طور کلی می‌توان به وجود دو دسته نخبه در هر جامعه‌ای قائل شد: نخبگان فکری که متفکران، روشنفکران و نظریه‌پردازان یک جامعه را در بر می‌گیرند و نخبگان ابزاری که شامل همان صاحبان قدرت و ثروت می‌شوند (ملکی، ۱۳۸۳: ۱۴۹). گئی روشه، نخبگان ابزاری را نخبگان مالکیت^۳ می‌نامد و معتقد است که چیزی که جایگاه این نخبگان را تثبیت می‌کند همان ثروت و دارایی است که باعث می‌شود تا آنها با در اختیار داشتن نیروهای مولد جامعه، به قدرت سیاسی و شیوه‌های اعمال آن به درجات گوناگون دست پیدا کنند و علاوه بر اکثریت توده‌ها، بر نخبگان فکری و عملکرد آنها نیز تاثیر بگذارند (روشه، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۵). همچنین می‌توان این طور برداشت کرد که «نخبگان ابزاری، صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری اندیشه و فکر، روش‌های بهینه، تئوری آینده‌نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند» (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۶۱).

نتیجه آن که نظریه‌ی نخبه‌گرایی از دل آراء مختلف و نظریات عمده درباره‌ی نخبگان استخراج شده است. در واقع همانطور که اشاره شد، در جریان چرخش ادواری نخبگان، به همراه نخبگان قدیمی، نخبگان جدید به جهت دگرگونی در ساخت جامعه ظاهر شده و قدرت را تصاحب می‌کنند. ظهور این نخبگان جدید، به کشمکش و رویارویی بین آنها و نخبگان قدیمی منجر می‌شود که پیچیده و گاهی اوقات نیز خصمانه است، «زیرا در حقیقت

^۱ Guy Rocher

^۲ Typology

^۳ Economical elites

نخبگان جدید، طرح و الگوی جدیدی از زندگی، ایدئولوژی و ارزش‌هایی را ارائه داده و مطرح می‌سازند که از نظر نخبگان سنتی برای جامعه خطرناک است ولی این حالت نیز می‌تواند اتفاق بیفتد که نخبگان قدیمی و جدید، موقتاً با یکدیگر علیه دشمن مشترک مثلاً علیه بیگانه یا حکام استعماری متحد شوند» (روشه، ۱۳۹۲: ۱۷۶).

۲. توسعه‌ی سیاسی و نسبت آن با نخبه‌گرایی

اگر چه ورود مفهوم توسعه‌ی سیاسی به ادبیات سیاسی سابقه‌ای طولانی ندارد، اما جمله‌ی نظریه‌پردازان کنونی اجماع دارند که زمانی می‌توان به توسعه‌ی سیاسی دست یافت که گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مختلف قادر باشند از نقطه نظر سیاسی، به علایق و منافع خود سازمان داده و در نتیجه حکومت، بر اساس پیچیدگی و گستردگی نهادهای سیاسی بتواند به تلفیق علایق و منافع گوناگون بپردازد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۲). از طرف دیگر، از آنجا که در فرآیند توسعه‌ی سیاسی، تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکتی و به صورت ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند، پس نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی لازم برای تغییر وضع موجود برخوردار باشد (دارابی، ۱۳۹۴: ۱۰). از این حیث، شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی، شرط تحقق توسعه‌ی سیاسی به معنای دموکراسی در نظر گرفته می‌شود.

اما با در نظر گرفتن موضوع مورد بحث ما، نکته‌ای که ذکر آن از اهمیت برخوردار است، نسبت بین نخبگی با توسعه‌ی سیاسی است. فی‌الواقع، آشکال مختلف رقابت و مشارکت سیاسی به عنوان اجزای اصلی و غیر قابل انکار توسعه‌ی سیاسی، زمینه‌ی لازم برای چرخش نخبگان را فراهم کرده و احساس مسئولیت در قبال خواسته‌های جامعه را افزایش می‌دهد. از همین روست که «گروه‌های حاکمه بر طبق مقتضیات نظام می‌باید حمایت گروه‌های اجتماعی را به دست آورند و این خود موجب سوق دادن ایدئولوژی سیاسی به سوی خواسته‌ای اجتماعی می‌گردد» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۸۷).

نکته‌ی دیگر که نباید در مباحث مربوط به توسعه‌ی سیاسی لحاظ کرد این است که نمی‌توان توسعه را به منزله‌ی تحولی مکانیکی به شمار آورد که بعد از ظهور و پیدایش زمینه‌های عینی لازم، به مانند امری ضروری پدید می‌آید. در عوض توسعه، تحولی ذهنی و برآیند تحولات عینی بوده که بدون آنها، توسعه‌ی سیاسی حادث نخواهد شد. اینجا منظور از المان ذهنی، تکوین اراده‌ی قوی و خواست لازم در جهت تحقق نظام سیاسی مبتنی بر رقابت و مشارکت است که صاحب‌نظران از آن به عنوان «ایدئولوژی سیاسی» نام می‌برند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۹۶). مسئله‌ی ایدئولوژی سیاسی به خصوص در بحث از نسبت بین

نخبه‌گرایی و توسعه‌ی سیاسی که موضوع این مقاله است، از اهمیت بسزائی برخوردار می‌باشد؛ آن هم بدین معنا که بلاشک، نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های عامه‌ی مردم و یا گروه‌های حاکمه، بر روی نوع نظام‌های سیاسی آنها مستقیماً تاثیر دارد. اگر اکثر گروه‌های مردم و یا گروه‌های حاکمه در کشوری مخالف رقابت سیاسی باشند، استقرار نظام سیاسی رقابتی امری تقریباً ناممکن خواهد بود. با این حال باز هم نگرش گروه‌های حاکمه، به مراتب تعیین‌کننده‌تر است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۹۶-۵۹۷).

در مورد رابطه‌ی توسعه‌ی سیاسی با سطح زندگی اجتماعی و نحوه‌ی کارکرد رژیم‌های سیاسی که مستقیماً به مسئله‌ی نخبگان حکومتی و بعضاً غیرحکومتی پیوند می‌خورد و ارتباط پیدا می‌کند، متفکران زیادی اظهار نظر کرده‌اند. بدیع^۱ در این باره اعتقاد دارد که توسعه به کاهش برخوردها و بروز خشونت‌ها کمک کرده و شرایط لازم را برای عملکرد بهینه‌ی چندسالاری یا پولیارشی^۲ که رابرت دال تئوریزه کرده و از آن به عنوان آرمان دموکراسی نام برده است، فراهم سازد (بدیع، ۱۳۸۷: ۳۰-۳۳؛ دال، ۱۳۹۷). متفکران دیگری هم وجود دارند که در تحلیل خود از کارکردها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی، مجموعه‌ای از طرز فکرها، ارزش‌ها و اعتقادات را که به صورت معمول در بین توده‌های مردم مشاهده می‌شوند را مورد توجه قرار داده‌اند. به خصوص عده‌ای از این متفکران یادآوری می‌کنند که اگر ایجاد یک دستگاه بوروکراتیک و اداری با اصلاحات و رفرم فرهنگی توأم نباشد تا بدین وسیله کارگزاران اجرایی بر اساس ارزش‌های جهانشمول و قانونی دست به فعالیت بزنند، طبیعتاً واجد کارایی و کارکرد بهینه‌ی لازم نخواهد بود (بدیع، ۱۳۸۷: ۶۰، ۵۷).

ساموئل هانتینگتون^۳ کسی است که با نظریه‌ی خود در باب نهادگرایی^۴، به نقد نظریه‌های کلاسیک توسعه‌گرایی می‌پردازد. بنابه اعتقاد وی، «توسعه نباید با نوسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اشتباه گرفته شود. نه تنها صنعتی شدن تنها منبع توسعه‌ی سیاسی نیست، بلکه آن را به تعویق می‌اندازد. جوامع جهان سوم جهت جبران تاخیر خود، اولویت را به ضرر سیاست که تحت الشعاع الزامات صنعتی قرار می‌گیرد به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی

^۱ Badi

^۲ Polyarchy

^۳ Samuel Huntington

^۴ Institutionalism

می‌دهند. لذا این خطر وجود دارد که عدم توازن حاصل در قالب آشکال کم و بیش پایدار انحطاط سیاسی تداوم یابد» (بدیع، ۱۳۸۷: ۹۴). هانتینگتون آن رژیم سیاسی را واجد ارزش، اعتبار و کارآمدی می‌داند که صاحب درجه‌ای بالا از نهادینگی باشد یا به عبارت دیگر، سازمان‌ها و نهادها و موسسات زیربنایی آن، صاحب تعدد بوده و به قدر کافی از ثبات برخوردار باشند و در نتیجه از نگاه شهروندان، ارزشمند محسوب شوند. پس اگر از این منظر به قضیه نگاه کنیم پی می‌بریم که شاخصه‌ی «ایدئولوژی سیاسی» که همان اراده و خواست لازم برای تحقق و اجرای نظام سیاسی رقابتی و مشارکتی است، می‌تواند به عنوان یکی از عوامل اصلی و مهم توسعه‌ی سیاسی در نظر گرفته شود که البته مصادیق آن از یک نظام به نظام دیگر متفاوت خواهد بود. برای مثال، در نظام سیاسی ایران پس از انقلاب، انسان آرمانی و شهروند مطلوب، انسانی است که از خصیصه‌ی مذهبی اطاعت از فرامین آسمانی برخوردار بوده و آن را به مثابه تکلیف خود در نظر می‌گیرد و حاکمیت واقعی را هم از آن الله می‌داند. اما در کنار این آرمان تئوریک و دینی، نگرشی هم وجود دارد که مکمل آن است و بر مبنای آن، روحانیت و طرفداران فکری آنها قائل به استقرار نهادهای انتخابی و مشارکتی بوده و حق حاکمیت مردم را که از طریق انتخابات پارلمانی، ریاست جمهوری و انتخابات شوراهای شهر و روستا و جملگی تحت قوانین اسلامی عملی می‌شوند را به رسمیت می‌شناسد. بدین ترتیب در این نگرش، وفاداری همزمان به سنت، مذهب و امور و سازوکارهای زندگی مدرن در توزیع نقش‌های جدید، با همدیگر و به دست توده‌ها و نخبگان نقش عملی می‌شوند. پس به نظر می‌رسد در هر گونه بحث از توسعه‌ی سیاسی در ایران اسلامی و سیر تاریخی آن از دولت موقت تا دولت دوازدهم، این نکته‌ی مهم را نباید فراموش کرد.

۳. مروری بر چستی گفتمان

کلمه‌ی گفتمان (که آن را به فارسی، گفتار یا سخن هم ترجمه کرده‌اند) از کلمه‌ی discours در زبان فرانسه و discourse در زبان انگلیسی گرفته شده است و ریشه‌ی لاتین آن به معنی مکالمه و محاوره می‌باشد. گفتمان به معنای نوعی خاص از ادبیات است که با کاربرد یک گروه از کلمات، اصطلاحات و مفاهیم خویشاوند، سعی می‌کند تا نظام خاصی از تفکر را به مخاطبان القا کند (مکدانل، ۱۳۸۰).

عده‌ای از متفکران، از جمله ارنستو لاکلائو^۱ و شانتال موف^۲ اعتقاد دارند که در همه‌ی پدیده‌ها و کنش‌ها می‌توان گفتمان را مشاهده کرد که باعث می‌شود پدیده‌ها و کنش‌های مزبور، معنادار شوند. خصیصه‌ی گفتمان‌ها، برقراری ارتباط معنادار بین عناصر، المانها و فعالیت‌های مرتبط با بخش‌های مختلف یک جامعه است. در واقع معانی از دل گفتمان‌ها ظهور می‌کنند و کنش‌ها و متون نیز درون گفتمان‌ها مصداق می‌یابند. میشل فوکو^۳ که از جمله نظریه‌پردازان عمده‌ی گفتمان است، اظهار داشته که هر گفتمانی، بنا به ماهیت خود، باعث ابراز یک سری گزاره‌ها شده و در عوض، از بیان سایر گزاره‌ها جلوگیری می‌کند. بنابراین کاملاً طبیعی است که از این منظر، هر گفتمانی نه تنها بر قدرت دلالت دارد، بلکه از طریق آن، قدرت جابجا می‌شود (فوکو، ۱۳۹۹؛ تاجیک، ۱۳۷۸: ۱۵). فی‌الواقع، در باب قدرت گفتمان‌ها باید اشاره داشت که این گفتمان‌ها هستند که مشخص می‌کنند چه کسانی، چه وقتی و با برخورداری از چه اقتداری صحبت کنند. از این نقطه نظر، می‌توان با تئون ون دایک^۴ همراه شد که اعتقاد دارد با توجه به این که گفتمان از خصلت میان‌رشته‌ای برخوردار است، پس از طریق تحلیل آن می‌توان بین خصایص وسیع و متنوع امور اجتماعی، بوروکراتیک، فرهنگی و سیاسی از یک طرف و بررسی و مطالعه‌ی ساختاری از طرف دیگر ارتباط برقرار ساخت (Van Dijk, 1991: 108).

توسعه‌ی سیاسی و نخبه‌گرایی از پیروزی انقلاب اسلامی تا دولت پنجم

انقلاب اسلامی ایران به معنای واقعی کلمه، تغییر و محو گفتمان حاکم پیشین در حوزه‌ی سیاسی بود که به دنبال سرنگونی حکومت مطلقه‌ی پهلوی و رژیم سلطنتی محمدرضا شاه پدید آمد و با تبلیغ آرمان‌های جدید انقلابی و اسلامی و تاکید بر آنها یا تشکیل همان گفتمان انقلاب اسلامی ایران، به یگانه گفتمان حاکم بر سرتاسر ایران بدل شد (فرقانی، ۱۳۸۲: ۲۰). با این حال، باید به این نکته توجه داشت که خود گفتمان حاکم بر ایران پس‌انقلابی که از سال ۱۳۵۸ تا به امروز وجود داشته است و به تمام جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مرتبط با ایران و ایرانی بودن شکل داده است را نمی‌توان به یک گفتمان رسمی یکدست و

^۱ Ernesto Laclau

^۲ Chantal Mouffe

^۳ Michel Foucault

^۴ Teun Van Dijk

لایتغیر تقلیل داد؛ زیرا در هر دوره‌ی مهم در تاریخ ایران بعد از انقلاب و خاصه در جریان گذار از یک دولت به دولت دیگر، گفتمان رسمی نیز دستخوش تغییر و تحول گردیده و ویژگی‌ها و شاخصه‌های جدیدی را از خود متبلور می‌سازد. برای مثال، باید از جو ایدئولوژیک سال‌های نخست انقلاب اسلامی نام برد که طی آن و به دنبال تثبیت مشروعیت سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران بعد از رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ و همپا با گسترش عملی و میدانی انقلاب و کنشگری انقلابی در تمام نقاط کشور، مفاهیم انقلابی نیز دستخوش تعریف و بازتعریف می‌شوند. در این دوره، بسیج توده‌ها و اکثریت انقلابی آرام آرام به بار نشسته و جامعه‌ی مدنی کم کم تحت لوای ایدئولوژی دینی که بر محیط سیاسی و اجتماعی و نیز اقتصاد حاکم می‌شود شکل می‌گیرد و آرمان خود را در برقراری یک جامعه‌ی توحیدی تحت حاکمیت الله تعریف می‌کند؛ این جامعه‌ی توحیدی، بی‌طبقه بوده و اعضای آن یا همان آحاد مردم ایران، عنان امور و سرنوشت را در کشوری به دست می‌گیرند که از این به بعد باید در نظر و عمل طاغوت‌ستیز و عدالت‌جو بوده و در عرصه‌ی سیاست خارجی و دیپلماسی نیز مستقل از دو بلوک شرق و غرب عمل نماید (برزین، ۱۳۷۸).

در عوض، به علت تغییر تدریجی شرایط و اوضاع واقعی کشور، گفتمان انقلابی پس از تثبیت جای خود را به سرعت به گفتمان مردم‌سالار دینی می‌دهد که ترجمان دو رکن اصلی نظام، یعنی جمهوریت و اسلامیت می‌باشد. این گفتمان، حاصل دو منبع اصلی است: «یکی این که باید مردم تصمیم بگیرند و انتخاب کنند و حرکت کنند؛ دیگر این که هدف‌ها و آرمان‌های این انتخاب و این حرکت را اسلام باید ترسیم کند» (هاشمی، ۱۳۹۱: ۲۴). در نتیجه، می‌بینیم که چگونه گفتمان انقلابی برای تثبیت و ترویج آرمان‌ها و راهکارهای خویش، به جای تاکید بر مفهوم تقریباً بدون مصداق توسعه‌ی سیاسی در دوران متزلزل انقلابی و به کارگیری نخبگان در امور مملکتی، بر بسیج همه‌ی ظرفیت‌های موجود به منظور برقراری نظم اولیه تحت لوای ایدئولوژی و رهبری دینی انگشت تاکید می‌گذارد و با توجه به خصلت مردمی بودن خود، شکاف طبیعی بین توده و نخبه را به حداقل رسانده و همگان را در بهبودی امور کشوری به مشارکت دعوت می‌کند.

بنابراین، اگر از دولت موقت (۱۳۵۷-۱۳۵۸) و دولت اول (۱۳۵۸-۱۳۶۰) بگذریم، به جرات می‌توان گفت که اهم نیرو، توان و ظرفیت‌های موجود در کشور از زمان برقراری دولت دوم (۱۳۶۰) تا دوران ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی و تشکیل دولت پنجم در ۱۳۶۸، صرف تثبیت و استقرار هر چه بیشتر جمهوری اسلامی و به تبع آن، برقراری

آرامش و امنیت در ایران و حفظ تمامیت ارضی آن شده است. طی این دوران هشت ساله، گفتمان رسمی و حاکم بر دولت‌ها، بازتاب وحدت فزاینده در مقابل بحران‌ها، دشمن داخلی و به خصوص دشمن خارجی است و فضای آشوب‌زده و انتقالی که با ترور، خصومت، تفرقه‌افکنی، تحریک، خرابکاری و حمله‌ی ارتش بعثی به مرزهای کشور در هم آمیخته است، تلقی و درک متفاوتی نسبت به مفاهیم نوپای توسعه‌ی سیاسی و نخبه‌گرایی دارد.

توسعه سیاسی و نخبه‌گرایی در گفتمان دولت پنجم و ششم

علی‌رغم حقانیت ایران در جنگ تحمیلی، این جنگ هشت ساله باعث به وجود آمدن مشکلات و معضلات اساسی برای کشور شد مواردی نظیر: کسری بودجه، بدهی‌های خارجی، کمبود سرمایه در بخش تولید و خدمات، غیبت یا کمی سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی کشور، کاهش درآمد ارزی، خسارات جانی و مالی فراوان ناشی از حملات دشمن، افزایش جمعیت، سقوط بهای نفت. در واقع، اغراق نیست اگر اظهار شود که با در نظر گرفتن حجم مشکلات موجود و واقعیات جامعه‌ی پس از جنگ، عملاً آینده‌ی ایران و موجودیت جمهوری اسلامی در معرض تهدید قرار گرفته بود.

بدیهی است که پس از اتمام جنگ، ضروریات جدیدی در دو عرصه‌ی سیاست داخلی و خارجی شکل گرفته و جانشین ضروریات سابق شوند. پس از رحلت امام خمینی رهبر انقلاب و اعمال بازنگری در قانون اساسی و همزمان با تغییر شرایط داخلی کشور، زمینه برای چرخش نخبگان و تزریق نظری و عملی توسعه‌ی سیاسی به عنوان یک اصل اجتناب‌ناپذیر فراهم شد. در نتیجه، «متاثر از این چرخش نخبگان، تغییر در شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی و به قدرت رسیدن تکنوکرات‌هایی همچون آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با تفکرات تجدیدنظرطلبانه که معتقد بودند باید تفسیرهای جدیدی از اسلام و اصول قانون اساسی ارائه نمود که با مقتضیات زمانه هماهنگ باشد، فضای سیاست داخلی و خارجی ایران تغییر یافت» (باقری دولت‌آبادی و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۱۳۷).

به اجمال می‌توان گفت که گفتمان توسعه‌طلبانه‌ی دوران سازندگی، حول محورهای عمده‌ی زیر می‌چرخید:

توسعه اقتصادی: لیبرالیسم اقتصادی و اقتصاد سیاسی بر مبنای تعامل سازنده‌ی اقتصاد و سیاست؛ اجتناب از دخالت دولت در امور اقتصادی و واگذاری فعالیت‌ها به بخش خصوصی یا همان اصل خصوصی‌سازی که به مهم‌ترین رکن توسعه‌ی اقتصادی در دوران هاشمی

رفسنجانی تبدیل شد؛ اشتغال‌زائی؛ تشویق سرمایه‌های انسانی ایرانی به کشور؛ تاکید بر بازار آزاد (رایسنر، ۱۳۷۳).

توسعه‌ی سیاسی خارجی: نشان دادن حقانیت ایران در جنگ با عراق؛ تنش‌زدائی با سایر کشورها؛ برقراری روابط دیپلماتیک و تلاش برای بهبود رابطه با جامعه‌ی بین‌الملل؛ استقراض از بانک‌ها و موسسات بین‌المللی؛ تشویق سرمایه‌گذاران خارجی به فعالیت در داخل ایران؛ الگوسازی از ایران اسلامی به عنوان یک کشور مسلمان قوی و طالب دوستی (دهقان و سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۶).

توسعه سیاسی داخلی: خروج تدریجی از آرمان‌گرایی انقلابی به واقع‌گرایی پساانقلابی؛ ایجاد تعادل بین عوامل ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک؛ در نظر گرفتن جایگاه ثانویه برای توسعه‌ی سیاسی.

با در نظر گرفتن رشد تولید ناخالص داخلی، رشد سرمایه‌گذاری، افزایش درآمدهای دولتی و کاهش کسری بودجه، در کل باید پذیرفت که توسعه‌ی مد نظر دولت‌های پنجم و ششم، بیشتر توسعه‌ی اقتصادی بوده و عناصر سیاسی و فرهنگی در آن کمتر لحاظ شده بود. در واقع، هاشمی رفسنجانی که به شدت به تنش‌زدایی از شرایط سیاسی و اجتماعی کشور پس از جنگ طولانی‌مدت فکر می‌کرد، اعتقاد راسخ داشت که تنها تحت شرایط آرام سیاسی است که امکان جلب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی در امور زیربنایی، تولیدی و صنعتی ایران محقق خواهد شد. این عملکرد، از یک سو اراده به ایجاد تحولات سیاسی را به خصوص با استمداد از نخبگان سیاسی نادیده می‌گرفت و برای آن اهمیت زیادی قائل نمی‌شد و از طرف دیگر، جامعه را کم‌کم به سمت نوعی بدگمانی و در نتیجه انسداد سیاسی سوق می‌داد. بهترین نمونه از مورد آخر را می‌توان در بطن دانشگاه‌ها جستجو کرد. در واقع در دوران گفتمان سازندگی، تلاش زیادی برای جلب نظر دانشجویان به عنوان کنشگران تاثیرگذار آینده‌ی کشور انجام نمی‌شد و جو غالب، جو غیرسیاسی بود. دلیل آن هم، اولویت دادن به محدودیت‌های سیاسی و به حداقل رساندن آزادی‌ها و مطالبات دانشجویی بود که به اعتقاد گفتمان سازندگی، برای برقراری وضعیتی به دور از تنش و منازعه که لازمه‌ی هر گونه توسعه و رشد اقتصادی است امری ضروری به نظر می‌رسید (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۴۸-۴۷). علاوه بر این، به کارگیری نخبگان در امور کشوری، بیشتر محدود به تیمهای اقتصادی و تکنوکرات قوی و متخصص و کارشناسان ارشد در عرصه‌های اقتصادی، اداری و دیپلماتیک بود. تصمیم‌گیری‌های این مدیران و اقتصاددانان، پشت درهای بسته انجام می‌شد و آنها، بنا

به خصلت نخبه‌گرایانه‌ی خود که بعضاً از ارزش‌باوری انقلابی و اسلامی و نیز ساده‌زیستی اولیه‌ی انقلاب دور می‌شد، در ارتباط زیاد با مردم عادی و طبقات مختلف جامعه نبودند؛ امری که در چشم‌اندازی وسیع‌تر، به شکاف تدریجی بین دولت و ملت بدل گشت. واقعیت این است که در هیچ دوره‌ی دیگری به جز دوران سازندگی، بحث بین تخصص و تعهد و نیز دانش و ارزش، فضای فکری و اجرایی جامعه را به خود مشغول نکرد؛ یعنی امری که خود، محصول سیاست‌های خاص گفتمان سازندگی و برداشت‌های کارگزاران دولت هاشمی رفسنجانی از مقولات نخبه‌گرایی و توسعه‌یافتگی بود.

بعلاوه، باید افزود که در گفتمان دولت سازندگی، جای خاصی برای نقدپذیری که یکی از تجلیات آشکار توسعه‌یافتگی سیاسی در نظام‌های دموکراتیک است وجود نداشت. نخبگان منحصراً اقتصادی و کارشناسان تکنوکراتیک متعلق به این گفتمان که سمت‌های کلیدی را در امور اجرایی کشور بر عهده داشتند، درک عمیقی نسبت به انتقادات و نظرات مخالف نداشتند و از شفافیت و صراحت لهجه که از لوازم یک سیاست دموکراتیک است پرهیز می‌کردند. همچنین باید اضافه کرد که مردم‌محوری در معنای عدم استفاده از امتیازات و اولویت‌های خاص و ویژه برای خانواده و نزدیکان خود، نزد سیاستمداران گفتمان سازندگی و حتی خود شخص هاشمی رفسنجانی نیز مورد بحث بود و طبیعتاً در سال‌های آخر ریاست جمهوری وی، از محبوبیت وی نزد مردم می‌کاست. عبدی در این زمینه، قائل به تلقی پدرسالارانه‌ی هاشمی رفسنجانی و نزدیکان وی از سیاست و امور مملکتی است (عبدی، ۱۳۷۸).

در واقع، به زعم عده‌ای از مفسران، گفتمان سازندگی در شکل‌گیری جنبش دوم خرداد، نقش‌آفرینی غیرمستقیم داشته است؛ زیرا این گفتمان با اتخاذ یک رویکرد نخبه‌گرایانه و مقتدرانه، فاصله‌ی خود را با مردم و مطالبات مردمی نادیده گرفت و نسبت به نسل جوان، دانشجویان و طبقات روشنفکر و تحصیلکرده یا همان نخبگان فرهنگی و سیاسی، کم‌اعتنائی از خود نشان داد. به عبارت دیگر، مشارکت و رقابت مردمی در درون حلقه‌ی بسته‌ی مدیران و تکنوکرات‌های اقتصادمحور دولت‌های پنجم و ششم جایگاهی نداشت (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۴۵-۴۶).

با این حال، به نظر می‌رسد که گفتمان سازندگی، در روند جدایی اجتناب‌ناپذیر خود از گفتمان انقلابی اولیه و با در نظر گرفتن مقتضیات زمانه‌ی پس از جنگ تحمیلی که بازسازی زیرساخت‌های کشور را در عرصه‌های مختلف به دنبال داشت، مسیر را برای مطالبات

کثرت‌گرایی سیاسی^۱ فراهم کرد. واقع امر آن که سیاست‌های توسط یافتگی اقتصادی لزوماً به نارضایتی عمومی نیانجامید، بلکه بر عکس، در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی هم تأثیراتی از خود به جا گذاشت؛ از جمله آن که در کنار طبقات تکنوکرات مرفه و نوکیسه، به بروز و استحکام طبقه‌ی متوسط مدرن نیز دامن زد (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۵۳) با این حال، باید فوراً اضافه کرد که درست به مانند توسعه‌ی سیاسی و استفاده از ظرفیت‌های بهینه‌ی نخبگان سیاسی در اداره‌ی امور کشور، توسعه و اصلاحات فرهنگی هم جای خاصی در دل گفتمان سازندگی که اقتصادمحور و در نتیجه تک‌بعدی بود باز نکرد.

جایگاه توسعه سیاسی و نخبه‌گرایی در گفتمان دولت هفتم و هشتم

همان گونه که دیدیم، علی‌رغم سختی‌ها و معضلات ناشی از گذار از گفتمان جنگ به گفتمان سازندگی از یک سو و باز شدن نسبی فضای ایدئولوژیک در دولت‌های پنجم و ششم از سوی دیگر، توسعه در دوران مذکور عمدتاً توسعه‌ی اقتصادی بود بدون این که سیاستمداران و برنامه‌ریزان سیاست‌های کلان کشور، لزوماً برای مطالبات اجتماعی و خواسته‌های رو به رشد جامعه‌ی ایرانی، پاسخ‌هایی قانع‌کننده داشته باشند. یکی از عوامل عمده‌ی چنین روندی که می‌توان آن را توسعه‌ی ناموزون نام گذاشت (چرا که تعادل بین توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی در آن برقرار نشده بود) به عدم توزیع قدرت سیاسی در سطح جامعه بر می‌گردد که خود، حاصل نبود برنامه‌های مدون و کارشناسانه در زمینه‌ی امور سیاسی و به خصوص ضعف در کنشگری سیاسی بود. علاوه بر این، نخبه‌گرایی در دوران سازندگی به نخبه‌گرایی تکنوکراتیک و گروه‌گرایی محدود شد و از مرزهای توسعه و رشد اقتصادی فراتر نرفت. در واقع، گشایش اقتصادی بدون در نظر گرفتن مولفه‌های تأثیرگذار و ضروری سیاسی یا همان غیبت گفتمان توسعه‌ی سیاسی در صحنه‌ی کشور (فرقانی، ۱۳۸۲: ۳۴)، به نابرابری‌ها، تضادها و نارضایتی‌های عدیده‌ای دامن زد. این عوامل، همراه با پیامدهای منفی گفتمان توسعه‌طلبی اقتصادی دوران سازندگی مانند بروز تضادهای طبقاتی، رانت‌خواری، فساد اداری و خصوصی‌سازی ناقص، زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمان جدیدی شدند که در دوم خرداد ۱۳۷۶ و به هنگام هفتمین انتخابات ریاست جمهوری عملاً پا به صحنه گذاشت.

^۱ Pluralism

بنابراین، با شکست کاندیداهای محافظه کار و اصولگرا و پیروزی اصلاح طلبان داخلی، گفتمان پنجمین رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران سید محمد خاتمی، موسوم به گفتمان اصلاحات، تحت چنین شرایطی ظاهر و جانشین گفتمان سازندگی شد. برخلاف گفتمان سازندگی که در آن، توسعه‌ی سیاسی عملاً به فراموشی سپرده شده و جای خود را به ترمیم و نوسازی و رشد اقتصادی داده بود، گفتمان خاتمی بر ضرورت مشارکت سیاسی در فضایی رقابتی تاکید کرد و کوشید با زمینه‌سازی برای ایجاد یک محیط اجتماعی و سیاسی نسبتاً بازتر و آزادتر، از ایدئولوژی‌سازی فضای فرهنگی و فکری پرهیز کند. در چنین فضایی، گفتمان رسمی به تدریج از غلبه بر محدودیت‌های آزادی دم زد و تلاش کرد تا با ترویج تکثرگرایی سیاسی و پرهیز از جزم‌اندیشی ایدئولوژیک، یک فضای باز سیاسی فراهم آورده و با تمرین مدارا و دموکراسی‌خواهی به عنوان دو رکن اصلی گفتمان اصلاحات و اصلاح طلبی، به تقویت هر چه بیشتر جامعه‌ی مدنی دست پیدا کند.

در همین راستا، خاتمی و نظریه‌پردازان اصلاح طلب، ضمن تاکید بر تکثیر منابع قدرت در کنار حاکمیت قانون از یک طرف و تاکید بر فرهنگ دیالوگ و گفتگو از طرف دیگر، خواستار آن شدند تا ظرفیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مغفول مانده‌ی کشور از طریق به خدمت گرفتن نخبگان و محققان و پتانسیل‌ها و توانائی‌های آنان، از نو تعریف شده و در عمل نیز حتی الامکان به منصفی ظهور برسند. بنابراین در دل جامعه‌ی ایرانی، «زمینه‌ی ظهور نیروی سیاسی جدیدی به وجود آمد که بتواند به موازات تداوم برنامه‌ی رشد محور، زمینه‌ی شکل‌گیری توسعه‌ی سیاسی را به وجود آورد. گذار از فضای رشد محور به توسعه‌ی سیاسی، نیازمند بهره‌گیری از نخبگان و کارگزارانی بود که دارای رویکرد فرهنگی‌اند و از سازوکارهای ظرفیت‌سازی برای افزایش مشارکت سیاسی شهروندان بهره می‌گیرند» (متقی و پیری، ۱۳۹۶: ۴۹۰).

ریشه‌ی اعتقاد به رابطه‌ی متقابل بین نخبگان فرهنگی و امور سیاسی در یک جامعه‌ی مدنی مطلوب از نظر اصلاحات را می‌توان در حلقه‌ی موسوم به «یاران خاتمی» مشاهده کرد که از سال ۱۳۷۴، با فعالیت گسترده در نشریه‌ی کیان و با محوریت روشنفکران دینی همچون عبدالکریم سروش، ماشاءالله شمس الواعظین، محمد مجتهد شبستری، محسن کدیور، سعید حجاریان، اکبر گنجی و نیز جمعی از روشنفکران غیردینی، به ترویج مقولات بنیادین مثل نسبت بین دین و دموکراسی، مرزهای آزادی بیان، جایگاه مطبوعات در نظام دموکراتیک،

علل عقب‌ماندگی و موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران و رابطه‌ی روشنفکری سکولار و دینی پرداختند (جلائی پور، ۱۳۸۷: ۲۲).

خود خاتمی هم به عنوان رئیس‌جمهور کشور، می‌کوشید تا نگاهی تحول‌خواهانه نسبت به فرهنگ سیاسی داشته باشد تا از این طریق بتواند شرایط لازم را برای توسعه‌ی سیاسی مورد نظر خود فراهم سازد. از همین رو، اصطلاحات و مفاهیم کلیدی مانند تحمل سیاسی، مدارا، عقلانیت انتقادی، جامعه‌ی چندصدایی، قانونمندی، وضعیت زنان و آزادی بارها در سخنرانی‌های وی تکرار شدند و به جزئی لاینفک از گفتمان سیاسی اصلاحات بدل گشتند. همزمان با این تحول تئوریک و گفتمانی، نشانه‌های ظاهری دال بر تغییرات عملی جدی شروع شد: برگزاری انتخابات شوراهای شهر و روستا، فعالیت‌های رو به رشد احزاب، شفافیت در رقابت‌های سیاسی، کوشش برای نهادینه ساختن نظام سیاسی پویا، افزایش مشارکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی و رشد تشکلات غیردولتی زنان که تعداد آنها در سال ۱۳۷۹ به ۱۳۹ عدد می‌رسید، افزایش کمی و کیفی نشریات و روزنامه‌ها (متقی و پیری، ۱۳۹۶: ۵۰۰؛ اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۵۴). در همان حال، در عرصه‌ی سیاست خارجی نیز دولت خاتمی که شعار «گفتگوی تمدن‌ها» را برای خود برگزیده بود، به دنبال روند عادی‌سازی روابط سیاسی با دنیای خارج و جامعه‌ی بین‌المللی، به اعتمادسازی دیپلماتیک روی آورد که یکی از نمودهای آن را می‌توان در سفرهای خارجی خاتمی به آمریکا، بریتانیا، ایتالیا و فرانسه و دیدار با رهبران سیاسی پیدا کرد.

م‌الوصف، ائتلاف سیاسی گروه‌های موسوم به دوم‌خرداد، شکننده به نظر می‌رسید؛ چون بیشتر از آن که نحت تاثیر تفکرات ریشه‌دار و عمیق باشد، از هیجانات سیاسی ناشی از پیروزی در انتخابات تاثیر پذیرفته بود. در عین حال نباید فراموش کرد که در کنار تفاوت در نقطه نظرات که ظاهراً از کثرت‌گرایی سیاسی خبر می‌داد، ریشه‌ها و خاستگاه‌های طبقاتی و تعلقات اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی این دوره، عدم تجانس بین آنها را بروز داده و متعاقباً کار را برای استقرار یک ائتلاف با مواضع روشن سخت‌تر می‌کرد. فی‌الواقع، عمده‌ی اختلافات درون‌گفتمانی و برون‌گفتمانی، دو علت اصلی داشت:

اختلافات ناشی از تشبث تئوریک و تناقضات گفتمانی: مبانی فکری و نظری بسیار وسیع‌تر از چیزی بودند که اصلاح‌طلبان به آن می‌اندیشیدند. تفاسیر، مختلف و بحث‌انگیز بود و گاهی اوقات، تعلقات عاطفی و غیرعقلانی بر فضای فکری غلبه می‌کرد و انسجام درونی لازم را به خطر می‌انداخت (بشیری، ۱۳۸۳).

اختلافات ناشی از مسائل اجرایی: با علم به این که سیاستمداری، صرفاً به مباحث تئوریک و فرهنگی و گفتمانی محدود نمی‌شود و سیاستمداران و کارگزاران باید به ارائه‌ی راه‌حلهای عملی و روشهای اجرایی کارآمد مبادرت ورزند، این نکته‌ی مهم در بین طیف گسترده و بعضاً ناسازگار گروه‌های دوم خردادی مغفول گذاشته شد. در همین زمینه، باید اشاره داشت که از منظری کلی، «تحول گفتمانی محور اصلی کنش نخبگان سیاسی ایران در سالهای ریاست جمهوری خاتمی بوده است» (متقی و پیری، ۱۳۹۶: ۴۹۹). بنابراین طبیعی است که تحول مبتنی بر عمل، اولویتی در سیاست‌های کشوری نداشته باشد.

به هر صورت، اختلافات میان نخبگان در گفتمان خاتمی به دوگانگی و دوگانه‌گرایی سیاسی میان آنها دامن زد و در نهایت دو تیپ یا نوع نخبه و کشگر سیاسی دولتی و غیردولتی به وجود آورد که در ادبیات سیاسی ایران از آنها با نام «جناح سیاسی» یاد می‌کنند. این دوگانه‌گرایی صرفاً به گفتمان داخلی اصلاحات محدود نماند و با ظهور اختلافات عدیده در انتخابات مجلس ششم و هفتم و نیز سایر منازعات برون‌حزبی، به دو نوع جناح‌بندی در فضای سیاسی کل کشور تبدیل شد: جناح اصلاح‌طلبان و جناح اصول‌گرایان. در واقع، بحث بر سر تقدم مفاهیم چالش‌برانگیز، گوناگونی تفاسیر و سطحی‌نگری در تصورات سیاسی و اجتماعی، اختلاف در نحوه‌ی اجرای سیاست‌ها، اولویت‌بندی‌های متفاوت و مغفول نهادن ارزش‌های عامه‌ی مردم که انگار جایی در میان مباحث نظری و گفتمانی اصلاح‌طلبان نداشتند و نیز بروز شکاف پرنشدنی بین اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان، در نهایت به عدم اتحاد بین نخبگان سیاسی و کشوری منجر شد و زمینه را برای ظهور یک گفتمان سیاسی دیگر آماده کرد.

نتیجه‌گیری

با در نظر داشتن این نکته‌ی کلیدی که هم مصادیق توسعه‌ی سیاسی از کشوری به کشور دیگر و از دولتی به دولت دیگر فرق می‌کنند و هم این که گرایش نظری و عملی به مقوله‌ی نخبه‌گرایی به عنوان یکی از مولفه‌های تاثیرگذار بر روند توسعه و توسعه‌یافتگی سیاسی، مصادیق متفاوتی دارند، فلذا میزان تاثیرگذاری و تاثیرپذیری نخبگان سیاسی در گفتمان‌های رسمی متعلق به دولت‌های جمهوری اسلامی ایران از اواخر سال ۱۳۵۷ تا به امروز و به ویژه در دو گفتمان اساسی در حیات سیاسی ایران پس از انقلاب، یعنی گفتمان سازندگی و گفتمان اصلاح‌طلب، نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشند.

همانگونه که نشان دادیم، در گفتمان سازندگی که در دو دولت پنجم و ششم به ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تبلور پیدا کرد، نظر به مقتضیات جدید و حاکم شدن شرایط بی‌سابقه‌ی ناشی از اتمام جنگ هشت ساله و دوری تدریجی از گفتمان انقلابی و نیاز به گفتمان نوین برای بازنگری و تثبیت فزاینده‌ی ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران، سیاستمداران کوشیدند تا با بازتعریف و پیاده کردن عناصر توسعه‌طلبانه، به تقویت زیرساخت‌ها و عملی ساختن پتانسیل موجود در کشور دست بزنند. اما مسیری که این گفتمان پیمود از طریق اولویت بخشیدن به توسعه‌ی اقتصادی لیبرالیستی محقق شد که در آن، با گزینش آگاهانه و استراتژیک، نخبگان تکنوکرات که اغلب اقتصاددان و مدیران ارشد بودند توانستند به پست‌ها و مناصب کلیدی دست یافته و سیاست‌های اجرایی خود را نه تنها بر حوزه‌ی اقتصادی، بلکه بر حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غالب گردانند. مع‌الوصف، گفتمان مزبور علی‌رغم تلاش‌ها و مجاهدت‌هایی که برای احیای اقتصاد ایران در دوران پس از جنگ و ترمیم رابطه‌ی کشور و نظام نوپای انقلابی با جهان بیرون و جامعه‌ی بین‌المللی انجام داد، از توسعه‌ی سیاسی و مصادیق آن در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی غفلت ورزید و با اتخاذ سیاستی عامدانه و گزینشی، نخبه‌گرایی را به استفاده‌ی صرف از طبقه‌ی تکنوکرات و متخصصین امور اقتصادی تقلیل داد.

چنین نگاه تک‌بعدی به مقولات حساس توسعه‌ی سیاسی و نخبه‌گرایی به مثابه یکی از شاخصه‌های آن، هم به بروز یک سری نارضایتی‌ها در جامعه و در بین توده‌های مردم دامن زد و هم منجر به این شد که متعاقب نوسانات گفتمانی، خرده‌گفتمان‌های جدیدی ظهور کنند و مطالبات تازه‌ای را خواستار شوند. این امر به خصوص در دو حوزه‌ی سیاست و فرهنگ اتفاق افتاد و به شکل جنبش اصلاحات در دوم خرداد ۱۳۷۶ و پیروزی سید محمد خاتمی به عنوان پنجمین رئیس‌جمهور ایران خود را نشان داد. از این به بعد تا سال ۱۳۸۴، با ظهور و تثبیت گفتمان رسمی دولت‌های هفتم و هشتم مواجه هستیم که توسعه‌ی سیاسی با محوریت آزادی، مدارا، قانونمندی و جامعه‌ی مدنی را اولویت خود قرار داده و به سمت نخبه‌گرایی سیاسی و فرهنگی گرایش پیدا کرد که مهم‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در بین نویسندگان، روشنفکران، سران احزاب و دانشگاهیان جستجو کرد.

با این حال، گفتمان مزبور نیز نتوانست به اجماع لازم در باب اولویات توسعه‌ی سیاسی و مصادیق نخبه‌گرایی دست پیدا کند. علاوه بر این، تشتت آرای موجود، تکیه‌ی صرف به مسائل مربوط به آزادی، غفلت از توسعه‌ی اقتصادی، بی‌اعتنائی به نیازهای توده‌ها، دوگانگی

ارزشی و عدم ارائه‌ی راه حل‌های عملی برای خروج از تفاسیر اختلاف‌برانگیز باعث شد تا توسعه‌یافتگی به معنای واقعی آن در گفتمان فوق‌الذکر محقق نشده و در نتیجه نیاز جامعه به تحول تازه، زمینه را برای بروز گفتمان و خرده‌گفتمان‌های جدید حول و حوش آن آماده کند؛ امری که در نهایت منجر به روی کار آمدن محمود احمدی نژاد در ۱۲ مرداد ۱۳۸۴ و دولت عدالت‌محور او شد.

منابع و مآخذ:

۱. آرون، ریمون (۱۳۷۷)، **مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی**، ترجمه: ب. پرهام، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. اردکانی، محمد عابدی (۱۳۹۳)، «توسعه نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (۱۳۸۴-۱۳۶۸)»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، دوره ۹، شماره ۴.
۳. باتامور، تام (۱۳۸۱)، **نخبگان و جامعه**، ترجمه: ع. طیب، تهران: شیرازه.
۴. باقری دولت آبادی، علی و ابراهیمی، حسین (۱۳۹۵)، «توسعه محوری در دولت سازندگی و الزامات آن برای سیاست خارجی ایران»، **نشریه دولت پژوهی**، تابستان ۱۳۹۵، شماره ۶، صص ۱۳۴-۱۷۴.
۵. برزین، سعید (۱۳۷۸)، **جناح بندی سیاسی در ایران**، از دهه ۱۳۶۹ تا دوم خرداد ۱۳۷۶، تهران: مرکز.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، **آموزش دانش سیاسی**، تهران: نگاه معاصر.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، **جامعه شناسی سیاسی**، نقش نیروهای سیاسی در زندگی سیاسی، تهران: نی.
۸. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸)، **فرامدرنیسم و تحلیل گفتمان**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. جلانی پور، حمیدرضا و فولادیان، مجید (۱۳۸۷)، «شرایط شکل گیری یا افول رهبری کارizmائی؛ مطالعه‌ی موردی دوره‌ی خاتمی ۱۳۸۴-۱۳۷۶»، **پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی**، سال سوم، شماره‌ی چهارم، پائیز.
۱۰. جمشیدی، مهدی (۱۳۹۴)، «مطالعه‌ی آسیب شناسانه‌ی سیاست‌های دولت سازندگی»، **نشریه پانزده خرداد**، شماره ۴۵، صص ۴۳-۶۸.
۱۱. دال، رابرت (۱۳۹۷)، **چندسالاری، مشارکت و مخالفت**، ترجمه: ا. اسکافی، تهران: شیرازه.
۱۲. دهقان، حوریه و سمعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۹۶)، «رویکرد دولت سازندگی به جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر رابطه‌ی دولت - بازار در دهه‌ی دوم انقلاب»، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۴۹، صص ۶۷-۴۰.
۱۳. دوورژه، موريس (۱۳۵۸)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه: ا. قاضی، تهران: جاویدان.
۱۴. رایسنر، آلبرت (۱۳۷۳)، «جهت‌گیری‌های جدید سیاست خارجی ایران در منطقه»، ترجمه: ا. لواسانی، **دیدگاهها و تحلیلهای**، صص ۱۱۵-۱۴۶.
۱۵. رفیع، حسین و قربی، محمدجواد (۱۳۹۰)، «جستارهایی در باب الیتسم کلاسیک با تأکید بر آراء ویلفردو پارتو»، **نشریه مطالعات روابط بین‌الملل**، بهار ۱۳۹۰، شماره ۱۴، صص ۲۱۸-۱۸۵.
۱۶. روشه، گی (۱۳۹۲)، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه: م. وثوقی، تهران: نی.
۱۷. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱)، **عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران**، تهران: مرکز.
۱۸. صالحی، مختار (۱۳۹۳)، «دیپلماسی اقتصادی ایران در دوران سازندگی»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال ۹، شماره ۳، صص ۲۱۳-۱۷۵.
۱۹. طاهری، مازیار (۱۳۸۷)، «نخبه و نخبه‌گرایی»، **نشریه رشد آموزش اجتماعی**، تابستان ۱۳۸۷، شماره ۳۹، صص ۳۲-۴۲.
۲۰. عبدی، عباس (۱۳۷۸)، **از لس آنجلس تا قزوین**، تهران: خانه.
۲۱. فرقانی، محمد مهدی (۱۳۸۲)، «تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران از مشروطه تا خاتمی»، **نشریه رسانه**، تابستان ۱۳۸۲، شماره ۵۴، صص ۱۸-۳۵.
۲۲. فوگو، میشل (۱۳۹۹)، **نظم گفتار**، ترجمه: ب. پرهام، تهران: آگاه.
۲۳. کوزر، لوئیس آلفرد (۱۳۹۹)، **زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی**، تهران: علمی.
۲۴. متقی، ابراهیم و پیری، داریوش (۱۳۹۶)، «الگوی رفتار نخبگان در دولت سید محمد خاتمی»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۷، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶، صص ۵۰۸-۴۷۲.
۲۵. مک‌دانل، دایان (۱۳۸۰)، **مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان**، ترجمه: ح. نوذری، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
۲۶. ملکی، بهنام (۱۳۸۳)، «نخبگان و توسعه»، **نشریه اندیشه انقلاب اسلامی**، پائیز و زمستان ۱۳۸۳، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۱۴۶-۱۵۶.
۲۷. هاشمی، سید مجتبی (۱۳۹۱)، «توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب با توجه به نگاه گفتمانی مردم سالاری دینی»، **نشریه ره آورد سیاسی**، پائیز و زمستان ۱۳۹۱، سال دهم، شماره ۳۷ و ۳۸، صص ۲۳-۴۶.
28. Dant, Tim (1991), Knowledge, Ideology and Discourse: **A Sociological Perspective**, London: Routledge.
29. Pareto, Vilfredo (1966), **Political Elites**, London: Pall Mall.
30. Putnam, R. D. (1976) **The Comparative Study of Political Elites**. New Jersey: Prentice Hall.
31. Tawney, R. H. (1931), Equality, London: Allen & Unwin
32. Wootton, Graham (1971), **Interest Groups**, New Jersey: Prentice-Hall.
33. Van Dijk, Teun (1991), **A Handbook of Qualitative Methodologies for Mass Communication Research**, Routledge.